

ارزیابی صدق و کذب ادعاهای پست مدرنیسم در روابط بین‌الملل

مجید روحی دهبنه*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۱۲

۲۱۵

چکیده

نظریه‌های مختلفی در روابط بین‌الملل ساخته و پرداخته شده‌اند که هر کدام از آن‌ها ادعا دارند که از قدرت تبیینی بیشتری برخوردارند و در واقع اغلب آن‌ها ادعای صدق و حقیقت و تبیین بهتر و کامل‌تر روابط بین‌الملل و پدیده‌های بین‌المللی را دارند. پست مدرنیسم نیز به عنوان یکی از نظریات روابط بین‌الملل، دیسیپلین روابط بین‌الملل را مورد تردید قرار داده و متفکران آن با تبارشکنی و ساختارشکنی به سراغ پدیده‌های بین‌المللی رفتند، قائل به امکان شناخت بهتر روابط بین‌الملل می‌باشد. این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، سعی دارد به این سؤال پاسخ دهد که چگونه می‌توان صحت و کذب نظریه پست مدرنیسم در روابط بین‌الملل را که مدعی شناخت بهتر روابط بین‌الملل است، اثبات کرد؟ در پاسخ، این فرضیه را به بوته آزمون می‌گذارد که پست مدرنیسم به عنوان یک نظریه روابط بین‌الملل هر چند توانسته است افق‌های فکری جدیدی را پیش روی اندیشمندان این حوزه بگشاید و به فهم نظری روابط بین‌الملل کمک زیادی کند، اما به واسطه اینکه از ناسازگاری، اغتشاش و عدم ارتباط منطقی بین مفاهیم و مقولات مطرح در ابعاد هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی رنج می‌برد، در نتیجه از قابلیت توضیح و تحلیل اندکی برای تبیین پدیده‌ها و موضوعات روابط بین‌الملل برخوردار شده است. در نتیجه، نتوانسته است به گفته برخی از متفکران روابط بین‌الملل امور جهان را آن‌طور که پیش‌بینی می‌کرد، پیش‌برد.

واژگان کلیدی: فرانظریه، پست مدرنیسم، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، روش‌شناسی



۱. گروه علوم سیاسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

* نویسنده مسئول: majidroohi@iaurasht.ac.ir

مقدمه

روابط بین‌الملل عرصه نظریه‌ها و رویکردهای زیادی شده است؛ به گونه‌ای که فهم و درک درست روابط بین‌الملل و تبیین و توضیح پدیده‌ها و موضوعات روابط بین‌الملل در گرو شناخت دقیق و عمیق نظریه‌های روابط بین‌الملل است و می‌توان ادعا کرد که بدون نظریه نمی‌توان روابط بین‌الملل را به خوبی درک و فهم کرد. علیرغم اختلافات و تعارضات موجود بین دیدگاه‌ها و مفاهیم این نظریات نسبت به روابط بین‌الملل، ولی اغلب آن‌ها ادعا می‌کنند که از قدرت تبیینی بیشتری برخوردارند، و در واقع مدعی صحت و صدق می‌باشند و خودشان را نظریه بهتر روابط بین‌الملل می‌شمارند. پست مدرنیسم نیز به عنوان یکی از رهیافت‌هایی که از دل جریان مناظره سوم در روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۸۰ میلادی، سر برآورد و بر اساس آن بسیاری از بنیان‌های معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و روش‌شناسی نظریه‌های روابط بین‌الملل و به ویژه نظریه جریان اصلی؛ یعنی نو واقع‌گرایی و نو لیبرالیسم را مورد تردید قرار داد، از این قاعده مستثنی نبوده است. متفکران این نظریه که با نفی شالوده‌انگاری، با شالوده‌شکنی، تبار شکنی و متن‌انگاری به سراغ پدیده‌های روابط بین‌الملل رفتند و مدعی عدم امکان شناخت عینی، جدایی سوژه از اُبژه، و عدم جدایی واقعیت از ارزش شده‌اند، ادعای تبیین بهتر و بیشتر روابط بین‌الملل به ویژه پس از فروپاشی شوروی را مطرح کردند.

با توجه به این، از آنجا که همواره یکی از مهم‌ترین و مجادله برانگیزترین موضوعات روابط بین‌الملل، تعیین صدق و کذب و قدرت تبیین نظریه‌های روابط بین‌الملل است و این در چارچوب فرانظریه صورت می‌گیرد، در این مقاله نیز درصدد هستیم تا به این سؤال پاسخ دهیم که چگونه می‌توان صحت و کذب نظریه پست مدرنیسم در روابط بین‌الملل را که مدعی شناخت بهتر روابط بین‌الملل است، اثبات کرد؟ از آنجا که نظریه برای اثبات خود وابسته به فرانظریه است و فرانظریه نیز به فلسفه نظریه و به عبارتی به مبانی فلسفی نظریه، چستی، ساختار، مبانی، مفروضه‌ها و اصول و قواعد لازم برای تدوین نظریه مطلوب و تحلیل آن می‌پردازد و در این راه از سه بعد هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی به سراغ صحت و کذب نظریه‌های

روابط بین‌الملل می‌رود، لذا برای اثبات صحت و کذب و نظریه پست مدرنیسم در روابط بین‌الملل نیز از این مفهوم بهره گرفتیم.

این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای در صدد این برآمده است که پست مدرنیسم به عنوان یک نظریه روابط بین‌الملل هر چند به اعتقاد بسیاری از متفکران حوزه روابط بین‌الملل توانسته است افق‌های فکری جدیدی را پیش روی اندیشمندان این حوزه بگشاید و به فهم نظری روابط بین‌الملل کمک زیادی کند، اما به واسطه اینکه از ناسازگاری، اغتشاش و عدم ارتباط منطقی بین مفاهیم و مقولات مطرح در ابعاد هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی رنج می‌برد، در نتیجه از قابلیت توضیح و تحلیل اندکی برای تبیین پدیده‌ها و موضوعات روابط بین‌الملل برخوردار شده است از این رو، نتوانسته است به گفته برخی از متفکران روابط بین‌الملل امور جهان را آن‌طور که پیش‌بینی می‌کرد، پیش ببرد.

۱. نظریه و فرانظریه و آزمون نظریه‌های روابط بین‌الملل

سه سطح متفاوت از بحث، در روابط بین‌الملل وجود دارد. یکی سطح سیاست‌گذاری است. دومی سطح نظریه و سومی نیز سطح فرانظریه است که «روش شناختی» یا «فلسفی» هم خوانده می‌شود. در بحث نخست یا همان سطح سیاست‌گذاری، مسأله این است که سیاست‌گذاران با مسائلی که با آن مواجه هستند، چگونه باید برخورد کنند. هر ساله حکومت‌ها با ده‌ها نمونه انتخاب‌هایی روبه‌رو هستند که باید با آن مواجه شوند. سطح دوم به نظریه بر می‌گردد که معطوف و مربوط به واقعیت و پدیده‌های واقعی روابط بین‌الملل است. بر اساس آن نویسندگان مختلفی به نظریه‌پردازی درباره روابط بین‌الملل پرداخته‌اند و در این زمینه نیز نظریه‌های متفاوتی ظهور یافته‌اند (چرنوف، ۱۳۸۸: ۱۱۷-۱۱۸).

سطح سوم که فرانظریه نام دارد، بحث بر سر اصولی چون چگونگی انتخاب بهترین نظریه را پیش می‌کشد. در اینجا بیشتر فیلسوفان و آن دسته از دانشمندان علوم اجتماعی که گرایش فلسفی دارند، درگیر این بحث شده‌اند. پرسش از ماهیت دانش و نظریه روابط بین‌الملل، از یک سو و چیستی و چگونگی نظریه‌پردازی و مطالعه علمی روابط



بین‌الملل، از سوی دیگر، در کانون فرانظریه روابط بین‌الملل قرار دارد. در چارچوب این، پرسش‌هایی چون: هدف نظریه روابط بین‌الملل چیست یا چه باید باشد؟ ساختار منطقی نظریه روابط بین‌الملل چیست یا چه باید باشد؟ نوع تبیین نظریه روابط بین‌الملل چیست یا چه باید باشد؟ و در نهایت معیارهای صدق و صحت نظریه روابط بین‌الملل چیست یا چه باید باشد؟ (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۹) از جمله مواردی است که به آن پرداخته می‌شود.

گرچه همه نظریه‌های روابط بین‌الملل دعوی صدق و حقیقت و ادعای تبیین بهتر و بیشتر روابط بین‌الملل و پدیده‌های بین‌المللی را دارند، اما همواره یکی از مهم‌ترین و مجادله‌انگیزترین موضوعات روابط بین‌الملل، تعیین صدق و قدرت تبیین نظریه‌های روابط بین‌الملل بوده است. دیدگاه‌ها و انگاره‌های مختلفی در مورد معیار و کذب نظریه‌های روابط بین‌الملل وجود دارد. به طور کلی سه نظریه تناظری صدق، همسان سازی صدق و نظریه کاربردی صدق در مورد ارزیابی درستی و نادرستی نظریه‌های روابط بین‌الملل ارائه شده است. هر کدام از این سه نظریه صدق، معیار و ملاک‌های مختلف و حتی متعارضی را برای ارزیابی صدق و کذب نظریه‌های روابط بین‌الملل تعیین می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۳۹).

بر اساس نظریه تناظری صدق، معیار درستی یک نظریه تناظر و توافق آن با واقعیت مشهود یا مشهودات و تجربه است؛ به عبارتی در اینجا یک نظریه در صورتی درست است که واقعیت قابل مشاهده تجربی را همانگونه که واقعاً در خارج وجود دارد، توصیف کند (باربور، ۱۳۶۲: ۱۷۷؛ لیدیمن، ۱۳۹۰: ۱۹۷-۱۹۶). نظریه سازواری و همسازی، صدق، معیار و ملاک درستی نظریه‌ها را انسجام درونی آن‌ها به معنای نبود تناقض‌های منطقی بین گزاره‌ها و مفاهیم تشکیل دهنده آن تعریف می‌کند. نظریه کاربردی صدق استدلال می‌کند که معیار و ملاک درستی یک نظریه مفید بودن به معنای کاربردی و عملی بودن آن است، نظریه‌ای صادق است که در عمل برای انسان‌ها مفید

1. Correspondence Theory of Truth
2. Coherence Theory of Truth
3. Pragmatic Theory of Truth
4. Consistency
5. Coherence

باشد؛ به گونه‌ای که به افراد کمک کند تا به صورت موفقیت آمیز در زندگی خود عمل نمایند. به عبارت دیگر، درستی یک نظریه بستگی دارد به اینکه چقدر در عالم خارج کاربرد پذیر و عملی است (چرنوف، ۲۴۳:۱۳۸۸-۲۴۰).

بر اساس این دیدگاه‌ها، معیارها و ملاک‌هایی برای تشخیص اینکه نظریه‌های خوب و مطلوب کدام است، ارائه شده است. اگرچه معیارهایی که مورد توافق همه باشد، وجود ندارد ولی ضرورت یک سری ملاک‌ها و معیارهایی برای صدق و حقیقت و تمیز دادن ادعاهای نظری بین نظریه‌های رقیب و متعارضی که همگی داعیه درستی و تبیین بهتر روابط بین‌الملل را دارند، ضروری و مهم است. بر اساس فلسفه علم اثباتی و یا اثبات‌گرایی در روابط بین‌الملل، مهم‌ترین و بهترین ملاک و معیاری که برای ارزیابی نظریه‌ها وجود دارد، این است که از طریق روش‌های علمی و با شواهد و مدارک تجربی و از طریق آزمایش‌های تجربی به اثبات برسد. از منظر پیروان این تفکر، نظریه‌ای که گزاره‌ها و فرضیه‌هایش از آزمون‌های تجربی سربلند بیرون آیند، واجد معیار صحت و دقت می‌باشند (Vasquez, 1992:841؛ دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۴۱).

معیار دیگر، معیاری است که برخی از فلاسفه علم، و به ویژه کارل پوپر، برای نظریه‌های علمی لازم و ضروری می‌دانند و آن هم معیار ابطال پذیری است. به اعتقاد او، نظریه‌ای، نظریه علمی محسوب می‌شود که امکان ابطال تجربی آن‌ها وجود داشته باشد. بر این اساس، نظریه‌هایی که پیوسته در آزمایش‌ها موفق شوند، اعتبار و مطلوبیت خواهند داشت (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۴: ۱۴۱).

معیار و ملاک دیگر برای یک نظریه علمی مطلوب، به قدرت تبیین آن اشاره دارد. بر اساس این معیار، نظریه‌ای که معماها و معضله‌های لاینحل بیشتری را در روابط بین‌الملل حل کند و یا پدیده‌های بین‌المللی جدیدی را تبیین یا پیش بینی کند، اعتبار و مطلوبیت بیشتری خواهد داشت. چهارمین معیار و ویژگی نظریه علمی متمرکز و موگلد بودن آن است؛ بر اساس این، یک نظریه علاوه بر اینکه قادر به تبیین و حل معضلات و مشکلات روابط بین‌الملل باشد، باید قادر باشد برنامه‌های تحقیقاتی و شیوه‌های نوین پژوهشی ارائه دهد که به پیشرفت و ارتقای دانش روابط بین‌الملل کمک کند. ایمره لاکتوش که



در این زمینه وارد بحث شده است، ضمن اینکه معتقد است، نظریه روابط باید مترقی باشد و نه نازا و انحطاط پذیر. بر این اساس، بین دو نظریه که هر دو قدرت تبیین دارند، آنکه متمرکزتر و مولدتر باشد را واجد مطلوبیت بیشتر می‌خواند. انسجام منطقی درونی بین گزاره‌ها و مفاهیم تشکیل دهنده یک نظریه و سازواری آن با سایر نظریه‌های علمی صادق، پنجمین ملاک و ویژگی تشکیل دهنده نظریه علمی مطلوب می‌باشد. به گونه‌ای که از یک سو، نباید بین گزاره‌ها و مفاهیم تشکیل دهنده یک نظریه تناقض و تعارض منطقی وجود داشته باشد. از سوی دیگر، مفاد یک نظریه علمی نباید با محتوای نظریه‌های علمی معتبر و موثق دیگر ناسازگار باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۴۲).

این معیارهای پنجگانه، مهم‌ترین ملاک‌ها و سنجه‌ها برای ارزیابی نظریه‌های علمی مطلوب در روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند. اما علاوه بر این، دو معیار و ویژگی ظرافت یا زیبایی^۱ و ایجاز و گزیده‌گویی^۲ نیز برای ارزیابی و مطلوبیت و انتخاب نظریه‌های علمی به کار می‌رود. بر اساس این، هر چه یک نظریه مختصر و مفیدتر باشد و بیشترین توضیحات و نکات را در کمترین و گویاترین گزاره‌ها و مفاهیم با زیبایی و ظرافت بیان نماید، واجد مطلوبیت است.

از آنجا که تنها نظریه‌های علمی و تجربی در روابط بین‌الملل وجود ندارند، بلکه بخش زیادی از ادبیات نظری روابط بین‌الملل به نظریه‌های فراتجربی یا عملی اختصاص دارد، بنابراین ملاک‌ها و معیارهای غیر تجربی و یا عملی نیز برای ارزیابی و آزمون نظریه‌های روابط بین‌الملل ضرورت می‌یابد. از آنجا که مهم‌ترین هدف نظریه‌های عملی و هنجاری در روابط بین‌الملل، ارائه راهکار و راهبرد برای عمل و رفتار مطلوب در عرصه بین‌المللی است؛ از این رو، معیارها حول میزان کارآمدی و کارایی آن در عمل تعریف و تعیین می‌شود؛ یعنی یک نظریه عملی یا هنجاری تا چه اندازه راهبرد و راهکار کافی، مفید و کارآمد را برای عمل مناسب و مطلوب ارائه می‌دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۴۵). بنابراین، همان گونه که نظریه علمی تجربی از طریق آزمایش فرضیه‌ها و گزاره‌هایش آزموده می‌شود، یک نظریه عملی به معنای راهنما و فلسفه عمل نیز از راه آزمودن سیاست‌ها و رفتارهایی که توصیه می‌کند مورد آزمایش قرار می‌گیرد (Vasquez,

1. Elegance
2. Parsimony

(1997). یک نظریه به عنوان یک ایده و اندیشه باید در عمل به کار بسته شود تا مطلوبیت و مفید بودن آن آشکار گردد. از این رو، معیار «عملی بودن»، اولین و مطمئن‌ترین معیار و ملاک ارزیابی و سنجش مطلوبیت یک نظریه عملی و هنجاری است. معیار دیگر، جامعیت است. بر این اساس، هر اندازه که تجویزها و توصیه‌های سیاستی و رفتاری یک نظریه عملی و هنجاری دقیق‌تر و جزئی‌تر باشد، آن نظریه بی‌تردید متمر ثمرتر و مفیدتر است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۴۶-۱۴۵). در معیار دیگر، که موضوعیت و مرتبط بودن یک نظریه را مطرح می‌کند، بیان می‌کنند که فراتر از جامعیت، نظریه علمی کارآمد و مفید باید برای معضلات و مشکلات گریبانگیر کشورها در روابط بین‌الملل نیز راه حل ارائه دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۴۵).

۲. پست مدرنیسم در روابط بین‌الملل

پست مدرنیسم به عنوان یک جنبش فکری گسترده که رشته‌های مختلفی از هنر، معماری، ادبیات، فلسفه، موزیک، جامعه‌شناسی، جغرافیا و نظریه‌های اجتماعی سیاست را در بر می‌گیرد، از دهه ۱۹۶۰ با اندیشمندانی همچون میشل فوکو، ژاک دریدا و فرانسو لیوتار در اروپا و آمریکا پا گرفت و همراه با جنبش‌های انتقادی، اجتماعی و سیاسی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ گسترش یافت. پست مدرنیسم به تئوری روابط بین‌الملل نیز در اواسط دهه ۱۹۸۰ رسید و با مقالات متفکرانی همچون ریچارد اشلی^۱ در «فقر نواقع‌گرایی»، «مرزهای دانش و قدرت در روابط بین‌الملل»، جیمز دردریان^۲ (۱۹۸۷)، «درباره دیپلماسی: یک تبارشناسی از بیگانگی غربی»، واکر^۳ (۱۹۸۸) تحت عنوان: «یک جهان، تعدادی جهان: کشمکش برای صلح واقعی در جهان»^۴ و مقاله دردریان و مایکل

1. Practicability
2. Completeness
3. Relevance
4. Richard Ashley
5. Poverty of Neorealism
6. James Der Derian
7. Boundaries of Knowledge and Power in the International Relation
8. On Diplomacy: A Generaleogy of Western Entorangerment
9. R. B. J Walker
- 1 . One World many workds: Struggle For Just world peace

شاپیرو^۱ (۱۹۸۹)، تحت عنوان «روابط بین‌المللی روابط بین‌الملل، قرائت پست مدرن از جهان سیاست» به اوج خود رسید (Boulan and Stula, eds), 2007 – 2008). در دهه ۱۹۹۰ نیز با شکست شوروی و پیدایش مسائل و موضوعات جدید در نظام بین‌الملل که بی‌اعتباری معرفت‌شناسی خردگرایان را در دوره پایان جنگ سرد آشکار ساخت و در حوزه روابط بین‌الملل نیز به تعبیر روزنا^۲ به مطالعات پسا بین‌الملل^۳، شیفت صورت گرفت (Rosenau, 1989:2-3)؛ با متفکران پست مدرنی که در روابط بین‌الملل ظهور یافتند، دیسیپلین روابط بین‌الملل مورد تردید قرار گرفت و بر اساس آن با توجه به تحولات جدید پیش آمده، از عدم قابلیت واقع‌گرایی و نواقعی‌گرایی به عنوان پارادایم مسلط دوره جنگ سرد، در تبیین و توضیح پدیده‌ها و موضوعات جدید روابط بین‌الملل سخن راندند و عنوان داشتند که چون در این نظریه‌ها به مسائل اجتماعی، تاریخی، فرهنگی، زبانی واقعیت زندگی روزمره توجهی نشده است، در نتیجه نتوانسته‌اند رویدادهای پس از جنگ سرد را توضیح دهند.

بر این اساس، پست مدرنیسم نیز که در قالب مناظره سوم در روابط بین‌الملل شکل گرفت، متفکران این حوزه، ضمن اینکه بسیاری از بنیان‌های معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی روابط بین‌الملل را زیر سؤال بردند، بسیاری از بنیان‌های معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و هستی‌شناسی و کل میراث روشنگری و باور به ترقی و عقلانیت و پیشرفت بشری را نیز مورد تردید قرار دادند. در واقع نظریه مدرن که بر عقل‌گرایی بی‌قید و شرط، قوانین کلی و عام، انسان‌مداری، انسان خردمند، جدایی عین و ذهن، پیشرفت خطی و ... تأکید داشت، پست مدرنیست‌ها، ضمن مخالفت با این اصول بر کثرت‌گرایی، نسبی‌گرایی، بی‌اعتباری فراروایت‌ها یا نظریه‌های عام و جهانشمول، تأکید

-
1. Shapiro
 2. International /Intertextual Relation: Post modern Readings of world politics
 3. Rosenau
 4. Post-International Studies
 5. مناظره سوم بین خردگران و کل جریان انتقادی شامل (نظریات انتقادی، پست مدرنیسم، جامعه‌شناسی تاریخی، فمینیسم صورت گرفته است
 6. Metanarratives

و بر عدم قطعیت، تفاوت، پراکندگی، تنوع، شالوده‌شکنی، متن‌انگاری و بینا‌متنی بودن پافشاری کردند و بر این اساس در مقابل تجدد قرار گرفتند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ۵-۲۵۴). بدین ترتیب، پست مدرنیسم در روابط بین‌الملل به عنوان یک فرانظریه، ضمن آنکه مخالفت سرسخت خود را با نواقعی‌گرایی اعلام کرد، با زیر سؤال بردن بسیاری از بنیان‌های هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی این نظریه، با نفی شالوده‌انگاری، در مقابل شالوده‌شکنی^۳ قرار گرفتند و مدعی عدم امکان شناخت عینی، جدایی سوژه و ایژه، عدم جدایی واقعیت و ارزش شدند.

۳. هستی‌شناسی پست مدرنیسم

اولین بعد و عنصر فرا نظریه هستی‌شناسی است که ماهیت و واقعیت موضوع مطالعه روابط بین‌الملل را بررسی و واکاوی می‌کند. هستی‌شناسی پرسش درباره آن چیزهایی است که در جهان وجود دارند و اصولاً به این نکته پرداخته می‌شود که چه چیزی وجود دارد و چگونه عمل می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۸-۷). در حوزه هستی‌شناسی چهار موضوع واقعیت و ماهیت روابط بین‌الملل و پدیده‌های بین‌المللی، کنشگران بین‌المللی، علیت و روابط علی و مسأله ساختار و کارگزار، تحلیل و تبیین می‌شوند.

با توجه به اینکه مناظره‌های تئوریک دهه اخیر بیشتر سوی هستی‌شناسی بوده است، عمده انتقاد پست مدرنیست‌هایی همچون واکر، جیم جرج، دردریان و اشلی نیز به نظریه جریان اصلی این بوده که آن‌ها می‌گفتند که این نظریه به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی توجه چندانی نداشته و یا آن را مورد غفلت قرار داده‌اند. واکر در مقاله «تاریخ و ساختار در نظریه روابط بین‌الملل»^۴ اعتقاد دارد که در علوم اجتماعی و از جمله روابط بین‌الملل اغلب به مسائل معرفت‌شناسی و روش‌شناسی توجه شده است، در نتیجه او با تکیه بر اولویت تاریخ، معتقد است که باید بر مسائل هستی‌شناسی اهمیت بیشتری قائل شد (Walker, 1989: 163-83). از دید پست مدرنیسم در هستی‌شناسی که ما با مفاهیمی همچون دولت، امنیت، حاکمیت، قدرت، سیاست خارجی، آنا‌رشی رابطه

1. Indeterminacy
2. Deconstruction
3. History and Structure in the Theory of International Relation

ساختار و کارگزار و ... مواجه هستیم همه مفاهیمی هستند که به شکلی تاریخی و بر اساس بازی‌های زبانی ساخته شده‌اند.

۳-۱. مفاهیم و مفروضات هستی شناختی نظریه پست مدرنیسم

۳-۱-۱. سرشت و ماهیت کنشگران: پست مدرنیسم اولین بحث خود را در هستی‌شناسی با سرشت و ماهیت بشر آغاز می‌کند. از دید پست مدرن‌ها، طبیعت انسانی لایتغیر نیست و نمی‌توانیم بگوییم که سرشت بشر ثابت است؛ زیرا ارزش‌ها، اعتقادات و رفتار انسان‌ها در فضاها، فرهنگی و اجتماعی وسیع‌تر فرق دارند و آن‌ها حالت عام‌گرایانه ندارند (قوام (ب)، ۱۳۸۴: ۱۲۸). آن‌ها معتقدند که سرشت کنشگران، بر اساس رویه‌های گفتمانی شکل می‌گیرند و کنشگران سرشتی کاملاً اجتماعی دارند و تعاملات، رویه‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ، ایدئولوژی است که هویت کنشگران را می‌سازند و به آن قوام می‌بخشند.

۳-۱-۲. آنارشی: به نظر پست مدرن‌ها، اینکه براساس نظریه نوواقع‌گرایی گفته می‌شود که ذات نظام بین‌الملل آنارشی است، محل تناقض و تقابل است (سلیمی، ۱۳۸۳: ۲۰۹). اینکه ساختار نظام بین‌الملل را به صورت آنارشیک فرض کنیم و ادعا کنیم که بازیگران نمی‌توانند آنرا تغییر دهند، نظریه‌ای ضدتاریخی است و به نوعی به جبرگرایی منجر می‌شود؛ یعنی حرکتی به واسطه آن ساختارهایی که از لحاظ تاریخی به وجود آمده‌اند، به عنوان قیدوبندهای تغییر ناپذیر در نظر گرفته می‌شوند که از طبیعت پدید آمده‌اند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۳۰۳).

از این رو، به اعتقاد متفکران پست مدرن، اینکه ساختار نظام بین‌الملل را آنارشیک فرض کنیم، موجب می‌شود که افراد بازیگر به عنوان اشیایی نزول پیدا کنند که باید در به وجود آوردن کل شرکت داشته باشند و یا این افراد در حاشیه تاریخ قرار گیرند و این مسأله همچنین، موجب برتری یافتن الگوهای غربی می‌شود. به عنوان مثال، جیم جرج، تراژدی بوسنی را یک مثال از برتری سیستم آنارشیک می‌داند که براساس آن طغیان نظم حاکم منجر به سرکوب اخلاق و مذهب شده و نوعی نفرت فرهنگی را به همراه آورده

است (George, 2002: 58-60). ریچارد اشلی نیز «قرائت دوگانه» را از مشکلات آنارشی می‌داند و پیوند آنارشی با فقدان نظم و اقتدار را تنها روی پایه‌های پیشین پیوند بین حاکمیت سرزمینی و نظم / جامعه ممکن می‌داند (Ashley, 1988:227-262).

۳-۱-۳. دولت: پست مدرن‌ها این بحث را که نزدیک به چهل سال تئوری‌های روابط بین‌الملل به لحاظ هستی‌شناسی دولتی‌ها را به عنوان بازیگران سیاست بین‌الملل می‌شناسند، مورد تردید قرار داده‌اند. به اعتقاد آن‌ها با تغییراتی که در سیاست بین‌الملل بعد از فروپاشی شوروی رخ داده است، همچنین، با افزایش گردش اطلاعات و ارتباطات جدید، افزایش همکاری‌های برون مرزی و ظهور بازیگران و سازمان‌های فراملی و غیردولتی جدید، منطق آنچه را که براساس سیستم وستفالی بنا شده بود، به شکست کشانده است (Zacher, 1992). بر این اساس، پست مدرن‌ها انتقاد اساسی را به دولت-ملت‌ها وارد می‌کنند و آن را نقطه آغازین بحث روابط بین‌الملل نمی‌دانند. آن‌ها معتقدند که چون اصل روابط بین‌الملل روی دولت-ملت بنا شده، دچار چالش است. از این رو، آن‌ها دولت را به عنوان یکی از سازمان‌های اجتماعی و نه به عنوان تنها سازمان، می‌شناسند. به اعتقاد آن‌ها دولت - ملت‌ها باید جدا از یکدیگر مطرح شوند، زیرا هرکدام مسیر جداگانه‌ای را طی کرده‌اند. دولت - ملتی که در اروپا در قرن ۱۷ دیده شده در نقاط دیگر دیده نمی‌شود (قوام (ب)، ۱۳۸۴: ۱۹۹).

اشلی و واکر نیز نظام دولت‌ها را نماینگر یکی از اشکال سلطه تلقی می‌کنند و آنرا تهدیدی برای استقلال عمل انسان می‌دانند و معتقدند که دولت نوعی نظام «حذف و شمول» است که بین شهروندان و بیگانگان فرق می‌گذارد (لینکلتر، ۱۳۸۶: ۲۲۹). بنابراین می‌توان گفت که پست مدرن‌ها در صدد ساختارشکنی از دولت هستند و می‌خواهند به چیزهایی که در آن نادیده گرفته شده است، از قبیل جنس، طبقه، جنبش‌ها، بازیگرانی چون کشورهای جنوب و جهان سوم نیز اهمیت داده شود. در بحث دولت، همچنین پست مدرن‌ها در صدد ساختارشکنی از کلیه مقولات و مفاهیمی از قبیل

1. Double Reading
2. Clude/Include

حاکمیت، امنیت، قدرت، هویت، سیاست داخلی و خارجی، منافع ملی، ساختار و کارگزار هستند که در هستی‌شناسی در مقولات مربوط به دولت جای می‌گیرند.

۱-۳-۱-۳. حاکمیت: به اعتقاد پست مدرن‌ها، حاکمیت دیگر موضوع اصلی جهان امروز نیست و دولت‌های برخوردار از حاکمیت دیگر مهم‌ترین موضوع و بازیگران نظام بین‌الملل نیستند؛ زیرا به اعتقاد آن‌ها با پیدایش موضوعات مهمی در سیاست و روابط بین‌الملل از جمله بین‌المللی شدن تولید، وجود ماهواره‌ها، کامپیوتر و مسایلی مانند حقوق بشر دیگر نمی‌توان با اتکا به حاکمیت تمامی پدیده‌ها را توضیح داد و در گفتمان حاکمیت نیز نمی‌توان پاسخ‌های قابل قبولی برای این مسائل پیدا کرد (سلیمی، ۱۳۸۳: ۲۰۹). آن‌ها همچنین حاکمیت دولت‌ها را به عنوان یک «شر» می‌بینند و آنرا خطای تاریخی می‌دانند که از عصر وستفالیا به ارث گذاشته شده است. از این رو، آن‌ها با انتقاد از دولت، حاکمیت دولت‌ها را مشکل اولیه علوم سیاسی می‌دانند و یک نوع «استراتژی متنی» را برای نشان دادن آنچه که ورای دولت‌ها و حاکمیت آن‌ها نهفته است، به کار می‌برند ((Boulan and Stala, eds 2007-2008: 5). مرزها نیز به اعتقاد پست مدرن‌ها، نوعی اقدام سیاسی‌اند که منجر به جداسازی درون و برون و تقسیم خوب در مقابل شر می‌شود (Boulan and Stala, (eds), 2007-2008).

۲-۳-۱-۳. هویت: پست مدرن‌ها در خصوص هویت دولت‌ها، آنرا ساختگی و تصنعی می‌دانند و معتقدند که این هویت با شکل دادن به مرزهای مصنوعی قوام می‌یابد. آن‌ها ضمن انتقاد از نواقح گرایان، می‌گویند که نظریه جریان اصلی با مفروض انگاشتن ساختار نظام بین‌الملل، هویت واحدها را از قبل تعیین شده تلقی کرده است؛ در حالیکه هویت واحدها برساخته است. آن‌ها همچنین از اینکه هویت باعث مرزسازی می‌شود، انتقاد می‌کنند و عنوان می‌کنند که این مرزسازی باعث شده است که تا هویت‌مان به عنوان فرهنگی، در مقابل غیرفرهنگی، ما در مقابل دیگران و دوستان در مقابل دشمنان شکل

-
1. Ill
 2. Textual Strategy
 3. Cultural / non-cultural
 4. Us/They
 5. friends /Enemies

گیرند (Boulanin and Stala, (eds), 2007-2008) این موضوع توسط دیوید کمبل در مقاله «امنیت‌نگاری: سیاست خارجی ایالات متحده و سیاست هویت»، با تأکید بر این نکته که چگونه آمریکا براساس نمایش یک خطر و نمایش خودی در مقابل دیگری، به بازتولید هویت خود کمک کرده است، نیز مطرح شده است (Campbell, 1992).

۳-۱-۳-۳. امنیت: در گفتمان سنتی، امنیت ملی به منزله فقدان تهدید نظامی خارجی علیه دولت بود. در این گفتمان دولت‌ها تنها تأمین‌کننده امنیت هستند و سایر بازیگران جایی در آن ندارند. اما در گفتمان پست مدرن نگرش به امنیت بر اساس تحول در گفتمان مورد بررسی قرار می‌گیرد. این گفتمان با نفی روایت‌های کلان، می‌گوید که دولت تنها موضوع امنیت نیست و دولت به جای اینکه امنیت‌ساز باشد، تهدیدزاست. نگاه پست مدرن‌ها به امنیت، مقوله ذهنی - زبانی است؛ یعنی به اعتقاد آن‌ها هیچ رابطه‌ای ذاتی و ماهوی پایداری بین دال و مدلول امنیتی وجود ندارد، بلکه هر نوع رابطه متصور می‌ماند دال و مولول امنیتی رابطه‌ای قراردادی است.

۳-۱-۳-۴. قدرت: پست‌مدرن‌ها معتقدند که تأکید بیش از اندازه واقع‌گرایی به قدرت نظامی باعث شده که به جنبه‌های غیرنظامی قدرت، اهمیتی داده نشود. به نظر آنان قدرت در همه جا حضور دارد و به صورت مویرگی در جامعه شکل گرفته و این قدرت چیزی نیست که در دست یک فرد، یک طبقه، یا یک نهاد (مثل دولت) خاصی متمرکز شده باشد و بر دیگران اعمال شود (تاجیک، ۱۳۷۷: ۳۳-۳۲). آن‌ها می‌گویند که قدرت با گفتمان سلطه ارتباط دارد و این قدرت می‌گوید که تنها یک روایت یا داستان واقعی وجود دارد، از این طریق درصدد توجیه نظم بین‌المللی برمی‌آید. مثلاً «دولت‌های شکست خورده»^۳ به طرز عمیقی توسط ایدئولوژی لیبرال برای مشروعیت بخشیدن به ساختارهای سیاسی و اجتماعی غالب ابداع شده است (Boulan and Stala, (eds), 2007-2008:4). بنابراین با توجه به این، پست‌مدرن‌ها تلاش دارند تا با تحلیل گفتمانی نحوه شکل‌گیری قدرت را با رژیم‌های قدرت در تمام سطوح جامعه تبیین کنند و با

1. David Campbell
2. Writing security: United States Foreign Policy and The Politics of Identity
3. Failld State

آشکار ساختن رویه‌های سرکوبگرانه آن‌ها راه را برای اندیشه و عمل انتقادی هموار سازند.

۴. معرفت‌شناسی پست‌مدرنیسم در روابط بین‌الملل

معرفت‌شناسی ناظر بر مطالعه و تبیین امکان شناخت و چگونگی حصول آن، ماهیت نظریه و دانش روابط بین‌الملل، منابع و ابزار شناخت، ملاک و معیار صدق و کذب و چگونگی آزمون، اعتباریابی و ارزیابی نظریه روابط بین‌الملل موجود و مطلوب است (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۴: ۲۲-۲۳). معرفت‌شناسی شناخت و تبیین پدیده‌ها و درک آن از واقعیت است و در آن این موضوع مطرح است که از چه طریقی می‌توانیم نسبت به دنیا شناخت پیدا کنیم، از طریق روش علمی یا تفسیری.

در مناظره سوم در روابط بین‌الملل افزایش شکاف بین «حقیقت» و «تئوری» منجر به بازاندیشی در مباحث هستی‌شناسی شد. به همین دلیل به علت عدم موافقت و ناتوانی هستی‌شناسی برای فهم پدیده‌ها، نویسندگان و تئوری‌پردازان انتقادی مثل «کاکس»، استیو اسمیت، یوسف لاپید و ... سعی کردند تا در این مناظره روش را به عنوان ابزاری برای فهم بیشتر پدیده‌ها بکار برند و به مباحث معرفت‌شناسی توجه ویژه‌ای نمایند. به طور نمونه، رابرت کاکس، متد را به عنوان ابزاری برای تشریح فهم بیشتر پایه‌های ایجاد قدرت و هژمونی بکار برد (Cox, 1981).

نظریه‌پردازان پست‌مدرن نیز با انتقاد از نظریه نواقع‌گرایی، به لحاظ معرفت‌شناسی بسیاری از بنیان‌های علمی و معرفت‌شناسی این نظریه را مورد تردید قرار دادند و سعی کردند تا به قول خودشان خود را از این زندان ذهنی که نظریات جریان اصلی برای محققان به وجود آورده است، رها سازند. به نظر واکر و اشلی، دانش روابط بین‌الملل و بویژه آنچه علم آمریکایی روابط بین‌الملل نام می‌برند، تنها نظریه علمی برای شناخت و فهم پدیده‌های بین‌المللی نیستند، بلکه این نظریه‌ها تنها برای توجیه و مشروعیت

1. Robert Cox
2. Steve Smith
3. Joesf Lapid

بخشیدن به آن بوجود آمده‌اند. به همین دلیل آن‌ها از بحران مدرنیسم نام می‌برند و معرفت‌شناسی مسلط آن یعنی؛ اثبات‌گرایی را به چالش می‌کشند (فیوت و ریوکس، ۱۳۸۰: ۱۶۹).

با توجه به این، پست مدرنیسم از طریق شالوده‌شکنی، تبارشناسی^۲ و رویکرد بینامتنی^۳ و تأکید بر صورتبندی گفتمانی^۴ به سراغ معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل می‌رود. در تبارشناسی، با استفاده از تاریخ می‌کوشد تا هر گونه اصل، منشأ، هویت، وحدت و حقیقت مطلق را رد و کثرت و پراکندگی حاکم بر آن‌ها را نشان دهد. با شالوده‌شکنی، در پی واسازی و نقد گفتمان‌های حاکم بر روابط بین‌الملل برآمده و سعی دارد تا نشان دهد که چگونه این نظریات به نظم و سلطه حاکم کمک کرده‌اند. با شالوده‌شکنی نشان می‌دهند که چگونه تجربیات و دیدگاه‌های بدیل به حاشیه و یا به سکوت رفته‌اند ((Weiss and wesley, 4.5). با رویکرد بینامتنی، پست‌مدرنیسم سعی دارد، نشان دهد که چگونه نظریات جریان اصلی باعث برتر و طبیعی جلوه دادن برخی تفاسیر شده و برخی دیگر را به حاشیه رانده است. رویکردی که بر اساس آن «واکر» و «اشلی» در نقدی که بر کتاب ماکیاولی و والتس انجام می‌دهند، در آنجا یادآور می‌شوند که چگونه نویسندگان جریان اصلی با توجه و میدان دادن به برخی مسائل، عملاً توجه کمتری به موضوعات دیگری که این متفکران به آن توجه نشان داده‌اند، شده‌اند. در این رویکرد، هیچ داور نهایی برای تشخیص حقیقت وجود ندارد و معنا از روابط متقابل متون نشأت می‌گیرد. بنابراین پست مدرنیسم با مورد تردید قرار دادن بسیاری از پایه‌های معرفت‌شناسی پوزیتیویسم که بر جدایی سوژه / اُبژه، عین و ذهن، علم فارغ از ارزش‌ها و قانون‌های عام و کلی، و بر تجربه ... تأکید می‌کرد، با دیدگاهی پست پوزیتیویستی، با عدم جدایی عین و ذهن، عدم قطعیت، تکثر و تنوع، عدم علم فارغ از ارزش و بی‌طرفی به سراغ پدیده‌ها و موضوعات بین‌المللی می‌روند.

1. Deconstruction
2. Textualism
3. Geneological
4. Discursive Formations

۵. مهم‌ترین ویژگیهای معرفت‌شناسی پست‌مدرنیسم

۱ - پست‌مدرن‌ها اولین تردید را در ویژگی مهم مدرنیسم که انسان را بازیگری عاقل و خردمند تلقی که توانایی ساختن محیط زندگی خویش را دارد، و اصول مدرنیسم برخاسته از میراث دکارت روا می‌دارند و معتقدند که تمام این ویژگی‌ها از یک فرض مدرنیستی ناشی می‌شود که واقعیتی عینی خارج از ذهن وجود دارد که می‌توان آن را به صورت علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد (فیوت و ریوکس، ۱۳۸۰). بر این اساس، پست‌مدرن‌ها در این اصل مدرنیستی تردید می‌کنند و اظهار می‌دارند که مفاهیم و پدیده‌های اجتماعی چیزی خارج از ذهن انسان نیستند، بلکه هر مفهوم و پدیده‌ای اجتماعی با مشارکت ذهن در اثر کنش و واکنش میان اذهان مختلف به وجود می‌آید (بزرگی، ۱۳۸۲: ۲۴۸).

۲ - **عدم قطعیت پدیده‌های اجتماعی.** پست‌مدرن‌ها وحدت روش‌شناسی علوم و اعتقاد به قانون کلی و عام را رد می‌کنند و با عدم قطعیت به سراغ پدیده‌های اجتماعی می‌روند. آن‌ها معتقدند که درباره چیزی می‌توانیم علم قطعی و حکم عقلایی قطعی بدهیم که واحد، مشخص، ثابت و نامتغیر باشد. چون جهان و پدیده‌های اجتماعی در حال تحول و تکثر هستند، بنابراین نمی‌توان از علم قطعی و ثابت صحبت کرد. بر همین اساس پست‌مدرنیسم خطی بودن تاریخ را رد می‌کنند و ادعا می‌کنند تاریخ دستخوش گرایش‌ها و جریان‌های متداخل است که نمی‌توان آن‌ها را تابع یک قانون واحد دانست. هر دالی به مدلول خاص منتهی نمی‌شود، هر مدلولی، دالی است بر مدلول دیگر و این چرخه پایانی ندارد (بزرگی، ۱۳۸۲: ۲۴۸).

۳ - **عدم اعتقاد به بی‌طرفی علوم.** پست‌مدرن‌ها در این خصوص اظهار می‌دارند که علم نمی‌تواند فارغ از ارزش‌ها باشد؛ زیرا نظریات روابط بین‌الملل بیش از آنکه گویای واقعیت باشد، درصدد توجیه نظم مطلوب هستند. بنابراین نظریه و تئوری کاربردی شبیه به ایدئولوژی می‌یابند. همچنین به نظر آن‌ها، از آنجا که هرگونه تفسیری با تأیید برخی

گزینه‌های سیاسی بر برخی دیگر همراه است، نظریه تفسیری با بی‌طرفی ارزشی همراه نیست.

۴. **سواقعیّت در درون زبان ساخته می‌شوند.** به نظر آن‌ها واقعیت در چارچوب مقوله‌های گفتمانی درک می‌شود و این گفتمان است که به واقعیت معنا می‌دهد. به عنوان مثال؛ آن‌ها معتقدند که یک حادثه یا رخداد سیاسی مانند سقوط دیوار برلین می‌تواند به گونه‌های مختلفی تصور شود؛ مثلاً می‌تواند از طریق واژگان سیاست‌های سخت، یا مطالعات استراتژیکی و یا از طریق فرهنگ و اقتصاد سیاسی بین‌الملل که بر ترجیحات اقتصاد بازار تأکید و یا از طریق فرهنگ مطالعات صلح که بر عدم توافق عمومی تأکید دارد، درک و فهمیده شوند. بنابراین ما تفسیر واحدی برای درک پدیده‌ها نداریم و همه آن‌ها در چارچوب بازی‌های زبانی درک و تفسیر می‌شوند (Bleiker, 2002:20).

۶. **ناسازگاری و تناقضات درونی هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی پست مدرنیسم** در واقع وقتی که نظریه‌ای مطرح می‌شود، سعی دارد تا ناکامی‌ها و تناقض‌هایی که در نظریات قبلی دیده شده است را جبران کند و با ارائه نظریه جدیدی به فهم و درک روابط بین‌الملل کمک کند. به عنوان مثال، در جریان مناظره سوم در روابط بین‌الملل، نظریات جریان انتقادی شروع به انتقاد از بینان‌های هستی‌شناسی و به خصوص معرفت‌شناسی علم روابط بین‌الملل؛ که به گمان آن‌ها اسیر تعینات پوزیتویسم شده است، پرداخته و سعی در افکندن نظمی نو در روابط بین‌الملل براساس فهم و درک، بازی‌های زبانی، تفسیری و ... داشته‌اند. سازه‌نگاری نیز به عنوان نظریه‌ای سنتزی بین پوزیتویسم و پست پوزیتویسم است، سعی دارد تا شکاف و ایرادات نورثالیسم را بعد از جنگ سرد التیام بخشد، و تا حد زیادی نیز توانسته است موفق باشد. پست مدرنیسم نیز هر چند که از جریان مناظره سوم روابط بین‌الملل سربرآورد و سعی در ساختار شکنی از مفروضات هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل داشت؛ اما خودش اسیر



یکسری تناقض‌ها و ناسازگاری‌ها شده است؛ تناقضاتی که به گمان بسیاری از محققان، از قدرت این نظریه در تبیین و فهم پدیده‌های بین‌المللی کاسته است.

۱-۶. ناسازگاری‌ها و تناقضات هستی‌شناختی نظریه پست‌مدرنیسم در روابط بین‌الملل
در هستی‌شناسی پست‌مدرنیسم گفته شد که دولت‌ها دیگر بحث‌آغازین روابط بین‌الملل نیستند و امروزه موضوعات جدیدی مطرح شده‌اند و بازیگران جدیدی سربرآورده‌اند که حتی می‌توانند قدرتمندتر و بانفوذتر از دولت‌ها عمل کنند. اما در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا دولت‌ها می‌توانند بیشتر عامل ارتباط باشند و یا گروه‌های فراملی. اساساً، دولتی که در وستفالیای شکل‌گرفت خودش عامل بسط و توسعه روابط بین‌الملل بود. همچنین ناسیونالیستی که در پی انقلاب فرانسه به سایر نقاط جهان سرایت کرد و بر اساس آن، ما شاهد ایجاد و پیدایش دولت‌های جدیدی شدیم، خودش عامل بسط و توسعه روابط بین‌دولت‌ها بود. بحث دیگری که در اینجا می‌توان ذکر کرد این است که آیا دولت‌ها می‌توانند بیشتر نمایندگی را احراز کنند یا گروه‌های فراملی و غیردولتی. اصولاً نمایندگان NGO ها چه کسانی هستند و اینکه چگونه می‌توان با آن‌ها مذاکره کرد و این‌ها مسایلی است که پست‌مدرنیسم پاسخ‌درخوری برای آن‌ها ندارد (قوام، ج)، (۱۳۸۶).

مسئله بعدی، سلسله‌مراتبی است که پست‌مدرنیسم مطرح کرده است و سعی دارد تا این سلسله‌مراتبی را که در نظام بین‌الملل وجود دارد را از بین ببرد. آن‌ها به همین منظور سیاست خارجی را به خاطر اینکه یک نوع فرایند مرزسازی را مطرح می‌کند و باعث توجیه نظم مطلوب و سلطه‌گفتمان سلطه، می‌شود را قبول ندارند. اما باید گفت که اصولاً اساس ارتباطات در نظام بین‌الملل سلسله‌مراتب است و اگر این سلسله‌مراتب نباشد ارتباطی وجود ندارد. در واقع پست‌مدرنیسم نوعی صبغه جانبدارانه نیز به خود می‌گیرد و به نظر می‌رسد که بخش اعظم پست‌مدرنیسم در روابط بین‌الملل در جهت گفتمان طبقات ممتاز اروپا مدارانه سفیدپوست عمل می‌کند و این موضوع انواع سلسله‌مراتب امتیاز را که به یکدیگر مرتبط هستند، دست‌نخورده باقی می‌گذارد و می‌تواند آن‌ها را در جهان واقعی تقویت کند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ۲۸۶).

در خصوص امنیت نیز که پست مدرن‌ها دیدگاه جدیدی درباره آن دارند، آن‌ها گفتمان - چگونگی صحبت مردم درباره سیاست و امنیت - را نیروی محرک مهمی در شکل‌دهی رفتار دولت‌ها می‌دانند. هدف آن‌ها نیز جایگزین کردن، گفتمان اجتماعی به جای گفتمان رئالیسم و گفتمانی که بر صلح و هماهنگی تأکید دارد و منجر به همکاری و نهایتاً صلح می‌شود، است (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۶۰۳). آن‌ها این بحث را مطرح می‌کنند به جای اینکه به فکر افزایش امنیت باشیم، باید به دنبال امنیت‌زدایی از موضوعات امنیتی رفت؛ یعنی از حوزه امنیت به حوزه سیاست حرکت کرد. در این زمینه، تقویت رویکردهای سیاسی را برای جلوگیری از امنیتی شدن موضوعات پیشنهاد می‌کنند (عبداله خانی، ۱۳۸۳؛ ۲۲۰). تفاسیر افراطی پست مدرنیستی، قرار دادن فرا ساختارگرایی در مفهوم عمیق‌تر امنیت را سخت و دشوار می‌سازد. زیرا، با این ادعا که هیچ مبنا و شالوده‌ای برای قضاوت بین درست و نادرست یا وهم و خیال وجود ندارد، تفکیک امر واقع از تحریف تبلیغاتی یا غیر واقع غیر ممکن می‌شود. با توجه به اینکه هیچ راهی برای تشخیص اینکه واقعاً چه چیزی در حال وقوع است، وجود ندارد، داوری در مورد درستی و نادرستی امور غیر ممکن می‌شود. اگر چیزی نادرست به نظر می‌رسد چه کاری باید در مورد آن صورت پذیرد. سیاستمداران و تحلیل‌گران دست راستی و محافظه کار به ویژه در آمریکا از این رویکرد استقبال کرده‌اند، چون این تفسیر آنان را قادر می‌سازد تا واقعیت تفاسیر جایگزین در برابر واقعیت ساخته شده توسط رسانه‌ها و نیروهای مسلح آمریکا را انکار کنند (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۸۶).

ضعف پست مدرنیسم در فقدان قابلیت رهایی بخش، بدگمانی و شک و تردید هنجاری بیش از حد آن است که آن را از هرگونه مبنایی برای طرح ادعاهای اخلاقی محروم می‌سازد. واسازی ادعاهای معتبر، نقطه آغازین و عزیمت ضروری برای برساختن یک مفهوم کل‌گرا تر و انسان محورتر از امنیت است، اما، افکار رادیکال ادعاهای هنجاری، اجازه هیچ مبنایی برای کنش سیاسی خلاق طراحی شده برای التیام بی‌عدالتی و ارتقای «رهایی» را نمی‌دهد. این وضعیت در نهایت پست مدرنیسم را در شرایطی قرار می‌دهد که به صورت رویکردی واپس‌گرا و بدبینی به نظر آید که عملاً با ساختارها و فرایندهای ناعادلانه موجود هم‌دست می‌شود (شیهان ۱۳۸۸: ۱۸۷).



درباره مفهوم قدرت نیز که پست مدرنیسم آن را در همه جا و به صورت پراکنده می بیند و قدرت را با گفتمان سلطه مربوط می داند، راجر دی اشپیگل در مقاله ای تحت عنوان «گفتمان ریچارد اشلی برای روابط بین الملل» به انتقاد از اندیشه های او درباره قدرت پرداخته است، اساساً آن را بسیار خیال پردازانه و رمانتیک می بیند (Spegele, 2002:113). به باور جرج کراودر و مارتین گریفیتس نیز، اشلی به ما می گوید که تفکر درباره قدرت را به عنوان یک دارایی متوقف کنیم و به روابط «ریز قدرت» متمرکز شدیم. او همچنین معتقد است که شبکه های نهادی قدرت می توانند از «پایین» همانند «از بالا» نیز باشند. این به نظر این دو متفکر، یک خیالبافی و یوتوپایی است که در نظرات اشلی دیده می شود (Crowder and Griffiths, 2002:130).

۲-۶. ناسازگاری های معرفت شناسی پست مدرنیسم در روابط بین الملل

بیشترین انتقادات نسبت به پست مدرنیسم به لحاظ معرفت شناسی صورت گرفته است. پست مدرنیسم جنبه های مثبتی که داشت این بود که به کاهش خودبینی و غرور آکادمیکی که نظریات جریان اصلی ادعای آن را داشتند، کمک زیادی کرد. همچنین، بدبینی نسبت به دیدگاه حقیقت جهانی، به مشابه ریختن آب سردی بر نئولیبرال ها و نواقع گرایانی بود که مدعی یافتن حقیقت بودند. در مباحث معرفت شناختی پست مدرن ها اعتقاد دارند که هیچ دیدگاه حقیقت جهانی وجود ندارد و هیچ استاندارد جهانی از «حقیقت» و «دلیل» وجود ندارد که کسی بتواند پشت آن پنهان شود و ادعا کند که حقیقت را یافته است. به همین منظور این متفکران، درصدد برداشتن نقاب از روی قدرتی هستند که این حقیقت را مسلم و بدیهی فرض می کند (Taylor, 1986: 90-93). به عقیده بسیاری این موضوعی که پست مدرن ها مطرح کرده اند، نوعی تناقض آشکار است؛ زیرا همه ادعاهای پذیرفته شده خودش را نیز نسبی می داند. مایکل والزر در این رابطه خاطرنشان می سازد که «پست مدرنیسم با این کار در همه حال می تواند به ما

1. Roger D. Spegle
2. Richard Ashley's Discourse for International Relation
3. George Crowder and Martin Griffiths
4. Micro - Relation
5. M. Walzer

بگوید که فقط یک نوع معیار خاصی از زندگی وجود دارد که آن هم توسط یک فراروایت خاصی که عمدتاً نیز تمایل به غالب شدن دارد، حاکم شده است (Walzer, 1986:62). بنابراین این عدم قطعیت که محور اصلی اندیشه پست مدرن است، بدون وجود ملاک‌های شناختی، انسان را تنها در میان گروهی از سؤالات و ابهامات گرفتار می‌کند.

مسئله دیگر توجه پست مدرنیسم به فراروایت‌ها است. در اینجا روایت‌ها بدون آنکه چیزی جای آن را بگیرد، از هم جدا می‌شوند. بنابراین پست مدرنیسم با دنیای اجتماعی و سیاسی که به دنبال فهم آن است بیگانه می‌گردد؛ دنیایی که منحصرأ از تصادف و شانس تشکیل شده تا انتخاب و خرد و ممکن است نه عقلانی باشد و نه با معنی (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۳۰۴).

بحث دیگر کثرت‌گرایی است که پست مدرنیسم بر آن تأکید زیادی می‌کند. به اعتقاد پست مدرن‌ها هیچ ارزش یگانه و مطلق وجود ندارد که ادعای جهانشمولی و عام داشته باشد. یعنی به عبارتی آن‌ها قانونمندی‌های عام و کلی که پوزیتیویست‌ها بر آن تأکید دارند را، نمی‌پذیرند. به اعتقاد بسیاری این بحث معرفت‌شناسی پست مدرنیسم که مدعی ارزش‌های عام و جهانی نیستند، محل تناقض است؛ زیرا اگر ما با ارزش‌های عام و جهانشمولی مواجه نباشیم، این امر ما را با انتخاب‌های سخت مواجه خواهد کرد. زیرا برای انتخاب یک چیز خوب لازم است تا از چیز خوب عالی دیگر چشم‌پوشی کنیم. نمی‌توان گفت که از دست دادن این آخری می‌تواند کاملاً جبران به دست آوردن قبلی باشد. به همین دلیل هم ممکن است که ما برای انتخاب ارزش‌های خاص دلایل خوبی داشته باشیم (Crowder, 1994:293-305).

مسئله دیگر بحث تفاوت، تکثر و تنوع است که پست مدرنیسم تأکید زیادی به آن دارد. اولین پرسشی که در انتقاد از پست مدرنیسم در این زمینه مطرح می‌شود این است که چه نوع تفاوتی بایستی ابتدا احترام و سپس در ذهن پرورانده شود؟ اکثر پست مدرن‌ها از میدان دادن به اقلیت‌ها، سرکوب‌شده‌ها، حاشیه‌ها و ... سخن گفته‌اند اما

به اعتقاد کرودر و گریفیتس چرا اساساً بایستی این تبعیض‌ها مطرح شوند؛ زیرا ممکن است که این تبعیض به نژادپرستی منجر شود و یا شاید از این طریق کشور یا فردی هویت امپریالیستی خود را به نمایش گذارد. بنابراین، اگر به این تفاوت‌ها میدان داده شود، با پذیرش تفاوت‌ها و میدان دادن به آن‌ها، چطور ما می‌توانیم بین آنچه را که «قابل قبول» است، از آنچه که «غیرقابل قبول و پذیرفتنی» است، تمایز قائل شویم؟ همچنین اگر پست‌مدرنیسم پر از تبعیض‌ها بوده چرا متفکرانی مثل اشلی و واکر جذب آن شده‌اند؟ (Crowder, 1994: 237)

درباره اینکه پست‌مدرن‌ها می‌گویند که دیگر نظریات روابط بین‌الملل مبتنی بر پیش‌فرض هستند؛ پس چرا ما بایستی این نظریه را قبول کنیم. بنابراین، انتقاد خودش به خودش بر می‌گردد. در خصوص ادعای بی‌طرفی علم، نیز جیمز روزنای واقع‌گرا، با این ادعاهای آن‌ها موافق است که علم نمی‌تواند فارغ از ارزش‌ها باشد، زیرا به اعتقاد او الگوهای آماری و کمی ریشه در ارزش‌ها دارند، بنابراین علم هرگز نمی‌تواند ادعای بی‌طرفی داشته باشد (Rosenau, 2002:194). اساساً ایستادگی ضد تئوریک‌ی این نظریه، خودش یک موفقیت تئوریک است، اما آن‌ها وقتی که تأکید می‌کنند که بینامتنی هستند، چطور خودشان اغلب یک متن را به طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهند. از سوی دیگر، هر چند پست‌مدرن‌ها با قاطعیت اعلام می‌کنند که معیاری برای تعیین و ارزیابی تئوری وجود ندارد، اما آن‌ها نمی‌توانند استدلال کنند که هیچ معیار معتبری برای قضاوت و بحث وجود نداشته باشد. بنابراین، پست‌مدرن‌ها، خودشان، خود را در نوشته‌هایشان با کنار گذاشتن ادعای حقیقت و اینکه نمی‌توان به حقیقتی واحد رسید، نقض می‌کنند (Weiss and Wesley, op.ct:9).

پست‌مدرنیسم ضد شالوده‌گرا است؛ یعنی هیچ مبنای قابل قبولی برای تصمیم‌گیری در مورد ادعای دانش رقیب را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه همانند نظریه انتقادی، باور دارد که دانش از طریق توافق بنیادینی به صورت اجتماعی برساخته می‌شود. چنین رهیافت و رویکردی، در حد نهایی می‌تواند به اتخاذ موضعی بینجامد که وجود مبنایی

معتبر برای هرگونه داوری اخلاقی را به طور کلی انکار می‌کند. به عنوان مثال، فوکو کلیه دانش «مدرن» به صورت یک رابطه چرخه‌ای به نظام‌های قدرت مرتبط می‌داند. این مفروضه‌ها به نظر می‌رسد که هرگونه زمینه و مبنایی که بتوان یک گفتمان معارضی بر پایه آن استوار ساخت را غیر ممکن و ممنوع می‌سازد.

۷. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هر چند که بینش مبتنی بر فرا اثبات‌گرایی که در قالب مناظره سوم در روابط بین‌الملل بر مباحث معرفت‌شناسی توجه ویژه داشته و پست مدرنیسم نیز یکی از طرفداران آن است، اجازه داده تا پژوهشگران به چیزها و مسائلی که قبلاً نظریات جریان اصلی اجازه ورود به آن را نمی‌داد، وارد شوند و خودش را اسیر روش و بینش خاصی ننمود، اما این هرج و مرج نظری و روش‌شناسی که پست مدرنیسم بر آن تاکید دارد، می‌تواند آینده پیشرفت این رشته را با تهدید و خطر مواجه سازد. به نظر یوسف لاپید، جایگزینی هر سنت دیگری در روابط بین‌الملل یک گام به عقب خواهد بود. از نظر او ارتباطات یک کلمه کلیدی است. زیرا او اعتقاد دارد که تأیید و مشروعیت بخشیدن به کوشش‌های نظری باید بر اساس قواعد یکسان و مشترک صورت گیرد. هر چند که فرا اثبات‌گرایی باعث شده تا فرایندهای جدیدی برای تبادل اندیشه فراهم شود، اما به چگونگی ایجاد این ارتباطات اشاره‌ای نمی‌کند. بنابراین به اعتقاد او، تنها زمانی پارادایم‌ها در روابط بین‌الملل می‌توانند آگاه‌کننده باشند که اهداف و فرایندهای ارتباطی آن مشخص و مورد توافق باشد؛ در حالی که بینش فرا اثبات‌گرایی که پست مدرنیسم نیز در این بینش قرار می‌گیرد، پاسخی برای این مسأله ندارد. همچنین، ارتباطات میان قدرت و دانش، ارزش و علم، فرهنگ و فهم نیاز به پژوهش دارد و این‌ها مسائلی است که پست مدرنیسم و به طور کلی فرا اثبات‌گرایان از آن غفلت کرده‌اند (Lapid, 1989).

همچنین این نظریه که در مخالفت شدید با واقع‌گرایی و اساساً هسته مرکزی این نظریه در روابط بین‌الملل را مخالفت با نواقع‌گرایی و مفروضات آن تشکیل می‌دهد و به همین دلیل به ضدواقعی‌گرایی متهم شده است، از نظر نویسندگانی چون جیم جرج، به

طور ذاتی غیرقابل قبول است (George, 2002: 88). کوی‌اند کیوسترد^۱ نیز، به عنوان یکی از نویسندگانی که به نقد اندیشه‌های پست‌مدرنیسم و به خصوص اشلی در روابط بین‌الملل پرداخته است، نظریه پست‌مدرنیسم را نظریه‌ای «ضد رئالیست»^۲ و نظریه‌ای که خودش، خود را نقض می‌کند، معرفی می‌کند (Qsterud, 1996:385-495). افرادی مثل راجر دی اشیگل نیز عقاید اشلی را در سه اصطلاح یوتوپیانیزم^۳، نسبی‌گرایی^۴ و نامعقول‌گرایی^۵ خلاصه می‌کنند، که اسیر این سه «ایسم» شده‌اند (Speagle, 2002:107-117).

پست‌مدرنیسم مانند دیگر رهیافت‌هایی که در روابط بین‌الملل ساخته و پرداخته شده‌اند، یک مکتب فکری گسترده است که قائلین به آن، رویکردهای متفاوت و مختلفی را اتخاذ می‌کنند. با این حال، بیشتر نویسندگان پست‌مدرن در حد افراطی از پیشنهاد بدیل‌هایی برای سیاست‌های جاری اکراه دارند. این امر، بیانگر ضعف و نارسایی عمده پست‌مدرنیسم در ناتوانی رقابت مؤثر با رهیافت‌هایی است که بیشتر درگیر فعالیت‌های سیاسی بوده و سیاست محور هستند. مهم‌ترین نقد وارده بر پست‌مدرنیسم آن است که ماهیت فرا نظری و شالوده شکن دارد، اما نظریه جایگزینی را در مورد روابط بین‌الملل و تحلیل آن ارائه نمی‌دهد.

هر چند نمی‌توان برای توضیح اینکه کدام تئوری، بهترین تئوری است، پاسخ قاطع و محکمی یافت، اما یکسری معیارها و شاخص‌هایی برای تئوری خوب وجود دارد. شاخص‌هایی مثل ارتباط بین موضوعات و پدیده‌های مهم فهم و توضیح پدیده‌ها، انسجام منطقی و بیان روشن که باعث می‌شود تا آن تئوری در تفسیر و ارزیابی رفتارهای خودش و بازیگران و علل ظهور مسائل، یکسری راه حل‌هایی در اختیار ما قرار دهد و از این طریق تصویر منطقی‌تر و درست‌تری از واقعیت‌های سیاست بین‌الملل به دست دهد و گرنه در حد یک انتزاع باقی می‌ماند. با توجه به این، پست‌مدرنیسم در ارتباط بین پدیده‌ها و مفاهیم و در ارائه تصویری منطقی‌تر از واقعیت‌های سیاست بین‌الملل به

1. Qyvind Qsterud
2. Anti realist
3. Utopianism
4. Relativisim
5. Irrationalism

درستی نتوانسته است، مسائل را به روشنی بیان کند و به همین دلیل است که دچار تناقضات و اغتشاش نظری شده و به نسبی‌گرایی، نهیلیسم و خیال‌بافی، بی‌محتوایی و لاف زنی متهم شده است.

منابع

- بزرگی، وحید (۱۳۸۲) **دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل**، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- باربور، ایان (۱۳۶۲)، **علم و دین**، ترجمه بهال‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- بلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، مترجم ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷)، «قدرت و امنیت در عصر پسامدرنیسم»، **گفتمان**، شماره ۵، بهار.
- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون (۱۳۸۳)، **درآمدی بر روابط بین‌الملل**، مترجمین مهدی ذاکریان و دیگران، تهران: نشر میزان.
- حقیقی، مانی (۱۳۷۴)، **سرگشتگی نشانه‌ها: نمونه‌هایی از نقد پسامدرن**، تهران: نشر مرکز
- چرنوف، فرد (۱۳۸۷)، **نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۴)، **نظریه و فرانظریه در روابط بین‌الملل**، تهران: مخاطب
- سلیمی، حسین (۱۳۸۳)، **فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم.

سلیمی، حسین (۱۳۷۸)، «نقد روش شناسی علم روابط بین الملل، فصلنامه سیاست خارجی، سال سیزدهم، پاییز.

شبهان، مایکل (۱۳۸۸)، امنیت بین الملل، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

عبداله خانی، علی (۱۳۸۳)، نظریه‌های امنیت، مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی (۱)، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

فیوت کی من، امین و جین فرانسیس ریوکس، (۱۳۸۰)، «فراسوی مناظره میان پارادایمی: چهار تصور از بحران در مطالعه روابط بین‌الملل»، ترجمه علیرضا محمدخانی،

اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال شانزدهم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند. قوام، عبدالعلی (الف) (۱۳۸۴)، جزوه درسی تئوری‌های روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.

قوام، عبدالعلی (ب) (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: نشر سمت. قوام، عبدالعلی (ج) (۱۳۸۶)، جزوه درسی روابط فرهنگی، ارتباطات، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، سال تحصیلی ۸۷-۸۶.

کاظمی، علی اصغر، (۱۳۸۳)، جهانی شدن فرهنگ و سیاست، تهران به نشر قومس. لیدیمن، جیمز (۱۳۹۰)، فلسفه علم، ترجمه حسین کرمی، تهران: انتشارات حکت لینکلتر، اندرو (۱۳۸۶)، مسئله بعدی در نظریه روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب، در اندرو لینکلتر، نو واقع گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، تهران: وزارت امور خارجه.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، تهران: نشر سمت.

Ashley, R.K (1988), "Untying the Sovereign State: A Double Reading of the Anarchy Problem antique", **Millennium: Journal of International Studies**, Vol, 17, No.2, Summer.

Boulan, Vincent and Andrej Stala, (eds). (2007-2008), **Chritical Theory and Postmodernism In The International Relations Dicipline**,

Burchill, S, (2005), **Theories of International Relations**, Palgrave Macmilam, NewYork

Bleiker, Roland, (2002), "Living with Rupture: Postmodern Perspectives on International Events", in, Jarvis, Darry SL, **International Relations and**

- the "Third Debate", **Postmodernism and Its critics** London, west port, Connecticut.
- Brown, C. (1994), "Turtles All the Way Down: Anti Foundationalism, Criticav Theory and International Relation", **Millennium: Journal of International Studies**, Vol. 23, No.2, Summer, pp. 213-236.
- Cox, R.W(1981), "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory", **Millenium: Journal of International Studies**, Vol, 10, No.2, Summer, pp. 126-55
- Lapid, Y. (1989), "The Third Debate: on the Prospects of International Theory in a Post-Positivist Era", **International Studies Quarterly**, Vol. 33, No.3, September, pp.235-254.
- Crowder, George (1994), "Pluralism and Liberalism", **Political Studies** Vol. 42, No, 2, pp.293-305.
- Crowder, George and Martin Griffiths, (2002) Postmodernism, Value Pluralism, and International Relations", in Jarvis, Darry S.L, **International Relations and the "Third Debate"**, **Postmoderns and Its Critics**, London Westport, Connecticut.
- George, Jim (2002), Realistic, "Ethics", International Relations, and Postmodernism: Thinking Beyond the Egoism Anarchy Thematic," In, Jarvic, Darry S.L, **International Relation and "Third Debate"**, **Postmodernism and Its Critics**, London, Westport, Connecticut.
- Qsterud, Q (1996), "Antinomies of Postmodernism in International Studies", **Journal of Peace Research**, Vol.33, No, 4.
- Latour, Bruno. (1988). **The pasteurization of France**. Cambridge: Harward.
- Rosenau, James N. (1989), "Global Changes and Theoretical Challenges: toward a Post international Politics for the 1990s", in, E.O. Czempiel and N. Rosenau, J (eds), **Global Changes and Theoretical Challenges: Approches to World Politics for the 1990**, Lexington, Mass: Lexington Books
- Rosenau, James N (2002), "Confessions of a pre – postmodernist: Or Can an Old- Timer Change Course?" in Jarvis, Darry S **International Relations and the "Third Debate"**, **Postmodernism and Its Crittics**, London, West Port, Connecticut
- Spegele, Roger D (1995), "political Realism and the Remembrance of Relativism" **Review of International Studies**, 21.
- Spegele, Roger D (2002), "Richard Ashleys Discourse for International Relations", in Jarvis L, S **International Relations and the "Third Debate"**, **Postmodernism and Its Crittics**, London, West Port, Connecticut
- Taylor, C. (1986), "Foucault on Freedom and Truth", in Hoy, D.C, (ed), Foucault: **A Critical Reader**. Oxford: Black well. pp.69-102.
- Walker, R. B. J (1989), "The Prince and the Pauper: Tradition, Modernity and Practice in the Theory of International Relation", In Der Derian, J, Shapiro,

- M, (eds), **International / Intertextual Relations: Postmodern Reading of world Politics**, Lexington, Mass: Lexington Books
- Vasquez, John (1992), World Politics Theory, in M. Hawkesworth and M. Kogan, eds, **Encyclopedia of Government and Politics**, London: Routledge
- Walzer, M. (1986), "The politics of Michl Foucault ", in Hoy, D.C, (ed), Foucault: **A Critical Reader**. Oxford: Black well pp.51-68
- Weiss,s & karla Wesley. " postmodernism and its Critics", www.as.ua.edu
- Zacher, M.W (1992), "The Decaying Pillars of the Westphalian Temple: Implications for International Order and Governmance", In Rosenau, J.N. and E.O. Czempiel,, (eds), **Governance Without Government: Order and Change in World Politics**, Cambridge: Cambridge University Press.

